

« نامه ماهانه ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

اکنون و آن زمان

سال پنجاه و دوم

دوره - سی و نهم

شماره - ۵

شماره - پنجم

مرداد ماه

۱۳۴۹

تأسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم)

(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

سید محمد علی جمال زاده

دیوان مهستی گنجوی

این کتاب در سال گذشته (۱۳۴۷) در ۹۶ صفحه بسرمايه کتابخانه ابن سینا در طهران بچاپ رسیده است و نسخه‌های از آنرا دوست دانشمند آقای طاهری شهاب مصحح و معشی دیوان از (ساری) بجهت من فرستاده اند (چاپ سوم در دست من است) . کتاب دارای دو مقدمه است یکی بقلم آقای عبدالرحمن فرامرزی که (مهستی گنجوی و محبوب گمنام او) عنوان دارد و بسیار خواندنی است و در آغاز آن مقدمه میخوانیم که (شعرای ایران از تمام گویندگان جهان عشق را بهتر بیان کرده و بزبان قلب از شعرای هر زبانی آشنا تر بوده اند این قضاوت از طرف مرد آگاه و باذوقی چون فرامرزی

صادر شده است و باید با پاره‌ای (قید تأمل) ها بر آن صحنه گذاشت ۱. سپس دربارهٔ محبوبان شعرای ما سخنی رفته است و فرامرزی می‌رسد (کسانی که این آتش را در قلب این شعرا می‌افروخته‌اند چه کسانی بوده‌اند) و در جواب فرمود: «هیچ معلوم نیست و گوئی ایرانیان در مسألهٔ عفت از تمام ملل متعصب‌تر بوده‌اند» و افزوده‌اند که «همیشه عاشق از افشای نام معشوق خویش خودداری می‌کرده است» اینها همه درست ولی آیا نمیتوان احتمال داد که معشوقه‌ها (یا معشوق‌ها) عموماً اشخاص بی نام و نشان و ساده‌ای بوده‌اند که کمتر کسی نامشان را میدانسته است و سرمایه اساسی و بلکه منحصر بفرد آنها همانا زیبایی آنها بوده است و مثلاً حتی وقتی کسانی مانند سعدی و حافظ از عشق و عشقبازی سخن می‌رانند آیا نمیتوان احتمال داد که با زنان (و شاید گاهی امردانی) سرو کار داشته‌اند که شاید گاهی سواد خواندن و نوشتن هم نداشته‌اند و شاعر بیچاره با هزار زحمت و دردسر و بیم و هراس میتواند لحظاتی با آنها بگذراند. البته عکس اینهم امکان پذیر است ولی رویهم‌رفته گویا عشقبازی آنها بهمین کیفیت صورت می‌گرفته است و در اینحال جای تعجب نیست که نام و نشان معشوقه‌های آنها

۱- آیا فی الواقع شعرای ما از تمام گویندگان جهان عشق را بهتر بیان کرده و بزبان قلب از شعرای هر زبانی آشناتر بوده‌اند خیلی حرف‌ها میتوان زد. داستانهای عشقی که عموماً منظوم است هر چند زیاد است ولی حدود حصری دارد. فرنگیها دو دست سالی میشود که مدام بوسیلهٔ رمان و داستان و نمایشنامه از عشق و عشقبازی سخن می‌سرایند و پیش از آن تاریخ هم ارباب قلم مشهوری مانند شکسپیر و دانته و کرنی و راسنی فرانسیس با مهارت هر چه تمامتر کیفیات عشق را نشان داده‌اند و اکنون نیز میتوان گفت روزی نمی‌گذرد مگر آنکه شاعری یا نویسنده‌ای در ممالک فرنگستان (امریکا را هم جزو فرنگستان محسوب می‌داریم) دربارهٔ جنبه‌ای از جنبه‌های بی‌شمار عشق و کیفیات عشقبازی و روانشناسی عشق کتابی انتشار نیابد در اینصورت باید تصدیق کرد که دیگران هم از اماقب نیستند.

را در آثارشان بدست نمی‌آوریم و تنها با صیقهٔ احتمال است که مثلاً از (نبات) ناهمی در مورد حافظ سخن می‌سزائیم و افسانه می‌یابیم. همینقدر که احیاناً حسن و ملاحظت با هم در يك وجود موجود میشد شاعر خود را پادشاه ملك جهان میدید و میگفت (آری با اتفاق جهان میتوان گرفت) و معشوقه (بسته نقاب) پنهانی از اغیار باترس و لرز می‌آمده و زود میرفته و شاعر بادل پر حسرت می‌سزائیده:

معشوقه عیان میگردد بر تو ولیکن
اغیار همی بیند از آن بسته نقابست
وانگهی در آن روزگاران که شیخ و زاهد و محتسب سر و خمره می‌شکسته‌اند
معشوقه حافظ ما چگونه کسی بوده است که نیم شب:
زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاك و غزلخوان و صراحی در دست
بیالین عاشق دلخسته می‌آمده است، مگر حافظ زن و بچه و در و همسایه نداشته
و مگر در خانه‌اش حتی نیمه شب گشوده بوده و با حال گویائی هر که خواهی گویا و هر
که خواهی گو برو برو بوده است. خود حافظ می‌فرماید.

(هر چند بردی آیم . روی از درت نتابم)

پس معلوم میشود که این رفت و آمدها گاهی مایهٔ سر و صدا و رسوائی میگردیده
و ولو برای رهائی ازین مخمصه‌ها و دردسرها هم باشد چه بهتر که راه رفت و آمد را با
جوانان از جنس ذکوز باز نمائیم و آنوقت است که شاعر شیراز می‌فرماید:
ای نازنین پسر تو چه مذهب گرفته‌ای
کت خون ما حلال‌تر از شیر مادر است
و این خود میرساند که حتی اینطایفه نیز دست جودشان بلند بوده است و دردسر
و زحمت میرسانده‌اند مقصود این مقدمات این است که لابد بهمین علتها بوده است
که در ادبیات عاشقانه ما نام معشوقه و معشوقها کمتر دیده میشود و چه بسا تنها به
شغل و پیشه آنها اشاره رفته است.

مهستی را میدانیم که با شاگرد قصابی سروکار داشته ولی مگر در کتاب (با کاروان حله) بقلم دانشمند محقق آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب (طهران- ۱۳۴۳) نمیخوانیم که حتی سنائی هم با يك قصاب پسر سروسری میداشته است و در دیوان او ازین (بت قصاب) مکرر سخن رفته است و اساساً شعرای نامی دیگری هم از شعرای ما با جوانان کاسب و بازاری نشست و برخاست داشته اند.

مگر در دیوان مختاری رباعیهای چند در وصف یار گازرودلبر کارگر نیامده است: مگر مسعود سعد در قطعه‌هایی چند با یار رنگریز و دلبر فصاد و یار چاهکن و دلبر کشتی‌گیر و یار باغبان و دلبر آهنگر و یار قلندر و دلبر قصاب و یار فالگیر و دلبر خربنده عشقبازیها نمی‌کند.

مگر در دیوان شاعرانی مانند ابوالفرج و معزی و سید حسن و مختاری و دیگران با همین قماش آشنا نمی‌شویم. دکتر زرینکوب در این مورد و درباره سنائی مینویسد: در نزد سنائی اینگونه عشقبازیها به پسر قصاب اختصاص ندارد بلکه با پسران دیگر از اهل هر صنف و پیشه نیز در غزلهای خویش راز و نیاز عاشقانه میکنند گاه پسر را از رسته صرافان بدام میاندازد، گاه با يك دلبر کلاه‌دوز مرد عشق میبازد، وقتی با يك معشوق پاسبان معاشقه میکند، گاه نیز در این غزلها الفاظ و معانی خاص مربوط به پیشه معشوق را التزام میکند و پیدا است که این نوع غزلسرائی شیوه‌ای راسخ از نوع آن شیوه‌ای بوده است که (شهر آشوب) یا (شهر انگیز) خوانده میشده است و بسا که غیرت تمام اصناف يك شهر را بر شاعر بینوای طبع آزمای و غالباً بی‌گناه می‌شورانیده است.

از طرف دیگر در بازار عشقبازی شعرای ما زر و سیم و درهم و دینار هم رواج بسیاری داشته و شاعران عاشق پیشه‌ها چه بسا از خالی بودن جیب و کیسه و تقاضاهای بی‌دری معشوقان خود نالیده‌اند و این نیز خود نشان میدهد که این معشوقها و

معشوقه‌ها از چه نوع کسانی بود‌اند و آیا براستی استحقاق و شایستگی داشته‌اند که نامشان در دفتر عشق‌بازان روزگار جاودان بماند یا نه . پس شاید با این مقدمات بتوان برای مجهول ماندن نام معشوقه‌ها و معشوقها علت دیگری بجز عفت هم احتمال داد گرچه البته عفت هم برای خود جایی داشته‌است . آقای فرامرزی در ضمن مقاله‌اشیوای خود از افسانه‌هایی صحبت می‌دارد که در میان مردم دربارهٔ روابط مهستی با آن قصاب پسر بر سر زبانها است .

افسوس که در کتاب دیوان مهستی که موضوع این گفتار است کمتر از این افسانه‌ها دیده می‌شود و لابد باز عفت مدارای کار خود را کرده و خوانندگان را از لذت مطالعه این مطالب که هیچ عیبی ندارد که **کالمح فی الطعام** در طی سخن گنج‌انیده شود محروم داشته است .

آقای فرامرزی دربارهٔ مهستی نوشته‌اند که وی (از شاهسواران میدان سخنوری و از خوشنواترین بلبلان باغ فصاحت و بلاغت است) و نیز چنین اظهار نظر فرموده‌اند که (بعقیده من هیچکس رباعی را مثل مهستی نساخته است حتی خیام) . در بارهٔ رباعیات مهستی میتوان حق را با ایشان داد که در کار شعر صراف صلاحیت‌داری هستند و حقاً که همین يك رباعی که ایشان برای اثبات مدعای خود آورده‌اند و با آن بگفتار نغز خود پایان داده‌اند کافی است که خواننده را مجاب سازد :

آوازهٔ گل در انجم - چیزی هست طفل است و در دیده پیرهن چیزی هست
خوی کرده و سرخ گشته و شرم زده مشتی زر خورده در دهن چیزی هست ^۱

و دربارهٔ فصاحت و بلاغت مهستی هم بعداً مطالبی بعرض خواهد رسانید (گرچه

۱ - عجباً که این رباعی در متن کتاب دیوانی که موضوع این مقاله است با اندک تغییری آمده است یعنی در آخر مصراع اول و دوم بیت اول و در آخر بیت دوم بجای قافیه (چیزی هست) (چیزی ماست) نقل شده است .

بدون شکسته نفسی خود را صلاحیتدار نمیدانم .

مقدمهٔ دوم بقلم دوست دانشمندم آقای طاهری شهاب و مشتعل بر مطالب و نکات بسیاری است که زندگی و کار مهستی را برای ما روشن میسازد .

این مقدمه با این جمله آغاز میگردد : (بانوان دانشمند خاصه آنانکه از چشمهٔ ذوق و شوق فطری فطردای چشیده و از خود اثراتی باقی گذاشته‌اند گل سر سبد بوستان خلقت آدمی بشمار میروند) البته اگر کسی که از سر چشمهٔ ذوق و شوق بقدر کافی (نه تنها قطره‌ای) نوشیده باشد و آثاری باقی گذاشته باشد چه زن باشد و چه مرد گل سر سبد نوع بشر بشمار می‌رود بخصوص اگر زن باشد و دارای حسن و جمال و لطف و حال هم باشد .

در جای دیگر از همین مقدمه این جمله آمده است : (زنان ایران در دورهٔ اسلامی نه تنها از زنان کشورهای دیگر اسلامی در ادبیات بیشتر شریک بوده‌اند بلکه از زنان اروپا هم که روسته نبوده‌اند و همدوش مردان میزیسته‌اند بیشتر در ادبیات شرکت کرده‌اند) .

در ممالک اسلامی که راقم این سطور از آن اطلاع کامل ندارد ممکن است حق با ایشان باشد ولی در ممالک اروپا و فرنگستان (آمریکا را هم جزو فرنگستان محسوب میداریم) میترسم همه کس با ایشان موافقت نداشته باشد بخصوص کسانی که تاریخ ادبیات و تمدن فرانسه را کم و بیش مطالعه کرده باشند و نقش مهم زنان را در زمینهٔ ادب و هنر و فرهنگ و آداب تا اندازه‌ای بدانند و از کیفیت مجالس و محافل بسیار متعددی که بنام (سالون) ، (طالار) از جانب خانمهای متشخص و محترم در منازلشان برای تشویق و معرفی اهل قلم و اصحاب ذوق و ارباب هنر بمنظور رواج و توسعه دانش و ذوق منعقد میگردد و شهرت جهانی داشت با خبر باشند در شرح و وصف این محافل و مجالس کتابها نوشته‌اند و امروز همه میدانند که این (سالون) ها که تا حدی حکم (آکادمی) و فرنگستان را داشت حتی در زمینهٔ سیاست چه نقش مهمی

داشته‌اند و امروز هم هنوز در زبان چه بسا کلمه (سالون) بجای نمایشگاه هنری مورد استعمال قرار می‌گیرد .

چندی پیش کتابی بدستم افتاد بزبان فرانسه در شرح حال معشوقه معروف هانری دوم پادشاه فرانسه (از ۱۵۴۷ تا ۱۵۵۹ میلادی) سلطنت کرد .

این معشوقه دیان دوپوآتی به ۱ نام دارد و دارای شهرت بسیاری در تاریخ فرانسه است و یک نفر از شعرای فرانسه بنام ژواخیم دوبله ۲ در حق او چنین گفته است : (خداوند ترا در میان ما چون معجزی ظاهر ساخت) .

این زن بسیار مشهور چهار صد سال پیش ازین میزیسته است ولی در کتابیکه بدان دربالا اشاره‌ای نوشته‌است : (این زنی که تا چند سال پیش همه خیال میکردند که تنها برای تربیت دختران جوان ساخته شده است اکنون در صفحه شطرنج سر نوشت امپراطوریه‌ها نقش بزرگی را بعهده دارد) .

من میدانم که در ممالک ما هم زنان با فهم و با سواد و با قدرت کم نبوده‌اند و داستان دوتن از زنان فتحعلیشاه را شنیده‌ام (هر چند گویا ساختگی است و این داستان در باره دوتن از زنان یکی از پادشاهان قدیمتر است) که یکی جهان و دیگری حیات نام داشتند و جهان بشوهر تاجدار خود میگوید :

(تو پادشاه جهانی ، جهان ترا باید)

و حیات مرتجلا میافزاید : اگر حیات نباشد جهان چکار آید .

و همچنین داستان آن ملکه باذوقی را هم شنیده‌ام که بیادشاهی که شوهرش بود

۱- DIANE DE POUTIERS (۱۴۹۹ - ۱۵۶۶ میلادی)

۲- ZOACHIM Du BELLAY از معروفترین شعرائی که آنانرا (پلیداد) ،

(خوشه پروین) نام داده‌اند و عبارت بودند از هفت تن شاعر نامی (بتقلید از پلیداد) قدیمی در

مصر و در دوره سلطنت یونانیان در آن کشور .

گفت: من بجان منت دارم و حرفی ندارم که کمر خدمت بیندم (یا بگشایم) ولی ترسم از این است که (تیغ تو خون آلود میگردد) والبتّه از فضل و کمال و دانائی و شجاعت زنان دیگری و از آن جمله قره‌العین قزوینی هم بی‌خبر نیستم ولی رویهمرفته نمیدانم که آیا میتوان ادعا کرد که زنان ما حتی از زنان اروپا بیشتر در ادبیات شرکت کرده‌اند و نمیدانم ما در مقابل زنانی چون مادام دوستال (اصلا سوسی) که گذشته از مقام ادبی او میگویند ناپلئون میگفته ازین زن بیشتر میترسم تا از یک قشون و یا از ژرژسان رهان نویسنده نامی فرانسه و سه خواهر برونته انگلیسی و ویرژی نیا و ولف انگلیسی و همچنین (بقلم فلیپ ارلانژر) درباره بعضی از زنان فرانسه در آندوره مطالبی میخوانیم که حاکی است بر فهم و ذوق و دانش و دانائی آنان (مؤلف درباره آنان چنین اظهار نظر کرده است: (در قرن پیش هم زنان دارای مقام و قدرتی بودند که بتمام معنی غیر قابل تصور است.

دلبران بنام آنها می‌جنگند و شعراء بنام آنها شعر میگویند و هنرمندان بنام آنها بکارهای هنری می‌پردازند.

این زنان بهمان اندازه که در تفسیر کتاب‌های مقدس دست دارند بهمان اندازه نیز در امور سیاسی مهارت نشان میدهند. هیچ وزیری نمیتواند مداخلات و ساخت و پاخت‌های آنان را نادیده انگارد، جوانان و اشراف زادگان با مدد آنها تربیت مییابند و طرز رفتار را در انجمن فرا میگیرند و بمقامات میرسند).

در همان کتاب درباره ملکه فرانسه موسوم بکاترین دوم دیسیس (زن هائری دوم) چنین آمده: (این زن که نواده پایای روم (اثون دهم است) با هوش و با فهم و با علم و سواد بود و وقتی ملکه شد با تکمیل فضایل خود توانست مقام خود را در میان آنهمه زنان درباری با نام و شهرت حفظ نماید.

وی زبانهای لاتینی و یونانی و ایتالیائی و فرانسه و ریاضیات و نجوم را می‌دانست ...) باز در همان کتاب در حق زن دیگری از زنان فرانسه آمده است که او

را (دانشمندترین زیبا یان) میخوانندمانند .

درباره خود دیان دوپوآتیه هم مؤلف قدرت و استعداد او را در این چند کلمه با بجز بیان کرده است : (از هیچ حادثه و واقعه ای نباید بیم و هراسی بخود راه دهیم). و یا نویسنده (زن) امریکائی بیشر استو که با رمان معروفش که (کلبه عموتوم) عنوان دارد (گویا بفارسی هم ترجمه شده است) شهرت جهانی پیدا کرد ، بلکه نمیدانم در مقابل این قبیل زنها نام کدام زنهای خودمان را میتوانیم بیاوریم . چیزی که هست ما با مرد با فضل و کمالی چون طاهری شهاب سروکار داریم که اطلاعاتش از ما بمراتب بیشتر است و بی مدرک حرفی نمیزند ^۱

آقای طاهری شهاب در مقدمه خود اشاره بروایتی کرده اند که دلالت بر بی عفتی و ضعف اخلاقی و اجتماعی این شاعر میکند ^۲ و سپس از قول مرحوم علی قویم که نفهمیدم بچه دلیل او را راوی موثق و بیطرفی دانسته اند که : (مهستی چون بسن ۱۸ سالگی رسید از روشنی جمال منت بر سر ماه چهارده شبه میگذاشت) و باز بموجب گفته همین راوی بشرح مفصلی درباره کیفیت حسن و جمال شاعره نقل فرموده اند که مثلاً : (قامت کشیده اش رعنا و طلعت موزونش زیبا و بدن در نرمی و لطافت چون پرنیان .. کمند گیسوی خرمائی رنگش صبر از کف عاشقان ربوده) و پس از شمردن مبلغی از این اوصاف قالبی که لابد زائیده تخیل علی قویم است و بس با این بیت آبدار شمایل

۱- استاد جمال زاده باید توجه داشته باشند که سخن ما در باره مهستی شاعره دربارسنجی سلجوقی و مقایسه ضمنی آزادفکری زنان ایران در آن عصر با سایر کشورها بوده و البته تصدیق میفرمایند که در آن روزگار زنی را که بتوان بی پایه و مایه مهستی در اروپا بقیاس آورد پیدا نخواهند کرد .

۲- درباره ضعف اخلاقی مهستی هم بهترین سند گفتار نظامی گنجوی شاعر همعصر اوست که وی را بیدی اخلاق یاد کرده است .

خیالی مهستی را بیابان رسانیده اند :

همشیره جادوان بابل همخوابه لعبتان کشمیر

وراقم اینستور شخصاً جسارت را بجائی میرساند که بگوید این نوع توصیف بتقلید از توصیفهای جمال و زیبایی است که در کتاب هائی مانند (اسکندر نامه) و (امیر ارسلان) آمده است و شایسته يك کتاب ادبی نیست ولو فقیر دهلوی که نیز زبان و قلمش شاعرانه است در وصف مهستی گفته باشد :

ز سر تاپای او حسن و لطافت چنان پیدا که از آئینه صورت

اما حتی این شاعر دهلوی نیز از رنگ خرمائی کیسوی او سخنی نرانده است و خلاصه آنکه روی مرفته می توان گفت که این دختر گنجوی (اگر واقعاً زائیده گنجه باشد) گذشته از ذوق و خوشروئی و شیرین بیانی و طبع شعر و آزادی فکر و کردار از نعمت زیبایی و غنچ و دلالت هم بی نصیب نبوده است .

از آقای طاهری شهاب باید سپاسگزار باشیم که اشعار مهستی را بدون تغییر و مداخله دادن ذوق و سلیقه خود جمع آورده اند و بقول خودشان حتی (آنچه راهم که منافی با اخلاق و عفت بوده) نقل فرموده اند ولی باز با مرور مندرجات کتاب چه بسا به جاهائی میرسیم که کلمات محذوف شده و نقطه های بی مزه ای جای آنرا گرفته است در صورتی که ما ایرانیان در آثار مهستی طالب و جویای همین الفاظ و کنایات و اشارات هستیم . ۱

ناتمام

۱- حذف کلمات مورد نظر استاد از طرف متصدیان اجازه چاپ کتاب و ناشر بعمل آمده

و نویسنده را در آن دستی نبوده .